

## در احوالات بعضی شعرای ایرانی مقیم کشمیر

سید انوار احمد\*

نشانات تأثیر و نفوذ فرهنگ و ادب ایران به طول و عرض کشمیر از اوایل قرن چهاردهم میلادی وقتی که این دیار زیر سلسله سلاطین کشمیری بود به ظهور آمدن آغاز کرد. در ظرف این زمان سید علی همدانی، معروف پیشوای دین مبین اسلام خاک کشمیر را به مقدم پُرمیمت خود مشرف نموده بود. در این اوان سلطان شهاب‌الدین بر اریکه پادشاهی متمکن بود. سید موصوف در این وادی فرح‌بخش تا مدت چهار ماه اقامت داشتند و به مساعی تبلیغی توده مردم را به فیوضات دین و ایقان بهره‌مند کردند. از برای یاد دادن عقاید و اصول دین به مردم این منطقه، سید علی همدانی و همراهان او زبان فارسی را به کار می‌بردند و در وهله دوم سید علی همدانی به دوره فرمانروای سلطان قطب‌الدین بر این سرزمین قدم رنجه فرمودند. تاریخ‌نویسان گزارش داده‌اند که در این سفر دعوت و عزیمت تقریباً هفتصد تن رفقا در معیت سید همدانی بودند و تا مدت شش ماه این گروه مؤمنین در اطراف و اکناف این ریاست به کار و ابلاغ دین سعی کردند و هنگامی که حضرت موصوف به سفر معاودت رهسپار شدند رفقای عدید را برای اشاعت دین در این خطه گذاشتند.

در عهد سلطنت این پادشاه ورود صوفیان و اشاعت‌کنندگان اسلام از ایران و دیارهای شرق میانه آغاز شد و در نتیجه گشت و گذار این مجاهدین اسلام به قصد ابلاغ دین، زبان و ثقافت ایران در میان ساکنان این ایالت ترویج یافت. سلطان قطب‌الدین

---

\* استاد بازنشسته ادبیات فارسی دانشگاه پتنا، بیهار (هند).

با وجود گرفتاریهای انتظام سلطنتی هوادار علم و ادب بود و به شعر فارسی گرایش فراوان می‌داشته. از یک غزلش دو شعر به شرح زیرین مندرج می‌گردد:

ای به‌گرد شمع رویت عالمی پروانه‌ای / وز لب شیرین تو شوری‌ست در هر خانه‌ای  
 من به‌چندین آشنایی می‌خورم خون جگر / آشنا را حال اینست وای بر بیگانه‌ای

در زمانی که حضرت سید علی همدانی به‌منظور ارشاد و هدایت به‌این وادی ورود فرموده بودند، چند سخنوران فارسی‌گو اینجا موجود بودند. مثلاً یک شاعری بود موسوم به‌سید محمد خاوری که بر ورود مسعود سید همدانی به‌سرزمین کشمیر قطعه مندرجه زیرین را سراییده بود:

میر سید علی شه مردان / سیر اقلیم سبعه کرد نکو  
 شد مشرف ز مقدّمش کشمیر / اهل آن شهر ازو هدایت جو  
 سال تاریخ مقدّم او را / گفتم از «مقدّم شریف» بجو

حضرت سید علی همدانی یک سالک با صفا، یک درویش دوران‌دیش و هم یک عالم برجسته و عالی‌مقام بود و رساله‌های به‌شمار معتنابه از قلم معجزرقم خود به‌معرض تحریر آورده بود. مثلاً «رساله منہاج‌العارفين»، «رساله مکتوبات»، «رساله ذکریه»، «رساله کشف‌الحقایق» و «رساله نفسیه» و غیره. این رسایل و دیگر نوشتارهای سید علی همدانی در کتابخانه مرکز تحقیقات سرینگر مضبوط است.

سلطان زین‌العابدین برجسته‌ترین حکمرانان شهمیری به‌حساب می‌آید. خیلی دانشمند، جسور و جزم‌اندیش بود و به‌صفات سعه نظر، بی‌تعصّبی، خوش محضری و وارستگی طبع آراسته بود. سلطان موصوف تا یک مدّت طویل به‌دربار امیر تیمور ماندگار بوده و فروغ پیشرفت و ارتقا در شعبه صنعت و هنر تحت انتظام ملک تیمور را او به‌چشم خود مشاهده کرده بود و او از مواقع معاشرت و ارتباط با ارباب فضل و دانش، مقامات ذی‌اقتدار و شاعران عالی‌مقدار بهره‌ور شده بود و هنگامی که زمام حکمرانی این وادی به‌دست گرفت، بر بنای مشاهدات و معلومات خود به‌منظور بهتری و بهبود آوردن در طرز و آیین سلطنت اقدامات جدید به‌عمل آورد و همزمان این فعالیت‌های ترقّی خواه به‌اسباب و مسائل مادی، شعر و ادب فارسی هم به‌توجه و علاقه‌مندی فراوان این سلطان بر جاده اعتلا و ارتقاء به‌استواری گامزن بود. دوره سلطان

زین‌العابدین از این رو برای ترویج و گسترش ادب و ثقافت فارسی خیلی مساعد و با برکت بود.

از تزک جهانگیری این اطلاع به دست می‌آید که در چهاردهمین سال سلطنت جهانگیر بابا اصفهانی در کشمیر زندگی می‌کرد و عمرش در آن زمان حدود صد رسیده بود.

قطع نظر از دانشوران محلی علمای عظام و صوفیان کرام از ایران و ترکستان در این ایام به سرزمین کشمیر وارد شده بودند. برخی از این مشایخ و دانشوران ارجمند به‌قرار ذیل بودند:

ملاً علی شیرازی، مولانا حسین غزنوی، ملاً حافظ بغدادی، مولانا جلال‌الدین،

قاضی میر علی، سید ناصرالدین بیهقی و حضرت بهاء‌الدین گنج‌بخش و غیره.

یکی از کارهای ارزنده و درخور تحسین که در حوزه ادب و فرهنگ فارسی به‌اهتمام سلطان زین‌العابدین به‌هدف توفیق رسید، تأسیس دارالترجمه بود. این مؤسسه مفید و مهم یکی از شعبه‌های دارالعلوم نوشهره بود. اساتید شایسته و قدرتمند از این دارالعلوم به‌خدمات مترجمی مشغول بودند. علاوه بر کتابهای عربی آثار گرانمایه سانسکریت هم در این مؤسسه برگردانده می‌شد. به‌قصد توسیع و تداول علم و هنر در میان مردم عامه از طبقات مختلف سلطان می‌خواست موانع و اشکال لسانی برطرف گردد. برای برگردان کتابهای سانسکریت این اداره خدمات پانديتها قابل اعتنا بود که آنان به‌زبان فارسی هم به‌نحو احسن مسلط بودند و بر این بنا ملاً احمد کشمیری به‌یاری و معاونت این برهمنان مهابهارت و راج‌ترنگینی، یک اثر بی‌نظیر و خیلی مفید متعلق به تاریخ‌شناسی را به‌زبان فارسی درآورد و تاریخ‌نویسان متذکر شده‌اند که معکوساً کتابهای عربی و فارسی هم به‌زبان سانسکریت برگردانده می‌شد. بعد از سلطان زین‌العابدین دیگر سلاطین مانند سلطان حسن شاه و سلطان حیدر شاه در ضمن توسعه و ترویج ادب و فرهنگ فارسی کارهای مفید ایفا کرده بود.

به‌عهد سلاطین چک محیط سیاسی و اجتماعی دیار کشمیر رضایت‌بخش و استوار نبود. ولی با وجود عوامل فتنه‌انگیز و اضطراب‌آمیز در جریان زیرین احوال اجتماعی این خطه، صورت حال ادب و شعر قابل تحمل بود و زیاد دستخوش آشفستگی و خرابی نگشته بود. سلاطین چک که مسلک شیعیان علی<sup>(ع)</sup> را پیروی می‌کردند به‌تشویق و

سرپرستی شعرا و ارباب فضل و دانش متمایل بودند. یوسف شاه و حسین شاه خود سخن سرا بودند و در حمایت و تقویت هنروران اهمال نمی‌کردند. پیر غلام حسن در این مورد اظهار داشته است:

”پس در عهد چکان حسین شاه چک که در سخن گستری طبع عالی داشت و پرورش و قدردانی سخنوران بسیار می‌کرد، حرفه شعر و سخن اندک رواج یافت.“  
شعرا و هنروران معروف از ایران و قرب و جوار ایران چون درباره بذل توجه و قدردانی از جانب شاهان کشمیر آگاهی یافتند به‌عده معتنابه سوی این دیار حرکت کردند. از میان این صاحبان هنر ملّا نامی، بابا طالب اصفهانی، امیر علی و مولانا مهدی درخور ذکراند. میر علی علاوه بر هنر سخن‌سرایی در اصناف علوم دیگر هم استعداد فوق‌العاده می‌داشت. پیر غلام حسن او را ”علّامه زمان، فاضل دوران و صاحب نطق و بیان“ می‌گوید. او تحت سایه حمایت و مکرمت شاه حسین به سکون و آرامش زندگی می‌گذراند.

یوسف شاه خود یک شاعر خوشفکر و معنی‌یاب بود. پیر غلام حسن درباره قریحه شعری وی می‌گوید که ”طبعی موزون داشت و اشعار فارسی، هندی، و کشمیری بدیهه می‌گفت.“

چند شعر از غزلهای او به شرح ذیل می‌باشد:

لیلی جمازه را بر مجنون به‌خود نراند زور کمند جذبۀ معجز نمای اوست

\*

دل پُر درد من جانان بسان غنچه پُر خون است

چه بی‌رحمی نه پرسیدی که احوال دلت چون است

شعرا از قبیل مولانا احمد و محمد امین مستغنی به‌دربار یوسف شاه وابسته بودند. مولانا احمد شاعری چیره‌دست بوده و به‌ویژه در واقعه‌نگاری مهارت کامل نشان می‌داد. در ایام سلطنت یوسف شاه یک‌بار کشمیر قحطی زده شده بود. مولانا احمد در اشعار ذیل بر این واقعه اشاره می‌نماید:

گر نظر بر هلال می‌کردند لب نانی خیال می‌کردند

گردن خود دراز می‌کردند دهن از باز می‌کردند

با وجود اینکه یوسف شاه خود هنرپرور و شاعری هنرمند بود، اوضاع ادب و فرهنگ به عهد او روی هم رفته آشفته و متمایل به پستی بود و این صورت واقعی نتیجه اسفناک احوال شرانگیز و فتنه‌خیز بود که به علت خصومت و نفرت فرقه‌ای مابین شیعیان علی<sup>(ع)</sup> و اهل سنت در آن ایام به‌ظهور آمده بود. هردو گروه با یکدیگر در جنگ و جدال، و کشت و قتل گرفتار بودند و در ایام حکومت یعقوب شاه پسر و جانشین یوسف شاه اوضاع این مملکت خیلی زبون و تباه بود. مناقشات مابین پیروان سنت و شیعیان علی<sup>(ع)</sup> فزونتر گشته بود. در این کشاکش و ستیزه‌گری چند علمای عظام مانند قاضی میر موسی متأسفانه شهید شده بودند. طوری که پیر غلام حسن در «تاریخ حسن» بیان کرده است که به‌موجب شدت و سرسختی در عقاید و اعمال تعصب‌آمیز اهل تشیع ماحول پرخاش و پیکار بر این سرزمین مستولی بود. ولی در این مورد از اندیشه و رویه اهل سنت هم صرف نظر نباید کرد که در تأمین صلح و آشتی مساعد و مسالمت‌آمیز نبود. چون جلوگیری از این اوضاع و خیم از حیطة قدرت مردم کشمیر بیرون بود و احوال هر روز فاسدتر می‌شد، لاجرم بابا داؤد خاکی همراه شیخ یعقوب صرفی عازم هندوستان شدند و از احوال زشت و موحش دیار کشمیر شهنشاه جلال‌الدین اکبر را مستحضر کردند و برای مداخلت و معاونت در این معامله فجیع تقاضا کردند و این قضیه خیلی طول کشید تا اینکه خطه کشمیر تحت تصرف مغولان هند درآمد و به‌سال هزار و پانصد و هشتاد و شش جلال‌الدین اکبر این ایالت را به‌مملکت خود الحاق کرد. قدرت و نفوذ حکومت سلطانی چک متدرجاً در این ایام رو به‌کاهش و شکست متمایل بود و بالمقابل لشکر منظم و یکپارچه مغولها در یک مدت کوتاهی به‌هزیمت مواجه شده از میان رفت. اگرچه بعد از شکست خوردگی یکچند ساکنان کشمیر بر بنای تغیر سیاسی و حاکمیت بیگانه دلشکسته شده بودند، ولی در صورتی که این تبدل موجب فلاح و خوشحالی در معیشت و معاشرت بود و استحکام و استقلال در انتظام سلطنتی پدیدآمده بود به‌زودی این صورت جدید را اهل کشمیر موجب سعادت تلقی کردند و تحت انتظامات اداری مأموران مغول همراه آشتی و سلامتی در تمام شعبه‌های زندگی مانند صنعت و هنر، تجارت، باغبانی، فنون ظریفه و ادب و فرهنگ وضعیت مثبت و ترقی پدیدآمد.

مقارن این احوال مشایخ و صوفیان متعلق به سلاسل مختلف از ایران و مناطق خاور میانه به کشمیر تشریف آوردند، به مساعی این بزرگان حق‌اندیش و صفاکیش حال و هوای صلح و آشتی، اخوت و دلسوزی، مهربانی و فداکاری در میان مردم عامه کشمیر به ظهور آمد و اوضاع اجتماعی کشمیر در عهد شاهان مغول برای پرورش و پیشرفت شعر و ادب فارسی بی‌سابقه خیلی مساعد شد. بدین علت از میان سخنگویان فارسی که از ایران و همسایگی ایران به ترغیبات شاهان هند به جهت بذل و بخشش جوق جوق به سرزمین هند وارد شدند عدّه زیاد هم به وادی کشمیر پا گذاشتند. محیط کشمیر در آن زمان به اعتبار صورت و معنی برای این شعرا ارجمند خیلی سازگار و مساعد بود. بعضی از این شعرا که به کشمیر آمده بودند، تا یک مدتی اینجا اقامت داشته به وطن خود مراجعت نمودند، در حالیکه برخی از اینها در این ناحیه دلنشین خوشتر از بهشت برین توطن اختیار کردند و ایام آخر حیات ایشان اینجا سپهری شد. چند شعرا از این قبیل مورد مطالعه اجمالی قرار داده می‌شود.

#### بابا طالب اصفهانی

بابا طالب اصفهانی در آغاز ایام شباب به هند ورود کرده بود. در شاهجهان‌آباد و هم شهر و دیار دیگر این کشور چندی سکونت داشت و بعداً عازم کشمیر گشته آنجا ماندگار شد. بابا اصفهانی چندی قبل از هجوم‌آوری و تسلط‌یابی جنبش جلال‌الدین اکبر به دیار کشمیر، آنجا ورود کرده بود. جمال و جذّابیت جلوه‌های طبیعت در این سرزمین بابا طالب را مسحور و مفتون ساخته و تحت تأثیر نقشهای رنگ رنگ این خطّه ارض، روش قلندرانه اختیار کرد و بی‌قید و وارسته زندگی می‌گذراند و غالب اوقات او در عبادت و ریاضت مستغرق می‌ماند.

بابا اصفهانی را ملازمت و مصاحبت ارباب عالی‌مقدار از دولت مغول هند مانند شیخ ابوالفضل، فیضی، حکیم ابوالفتح گیلانی و غیره میسر بود. یکبار مشارالیه با سمت سفیر از طرف بادشاه اکبر و والی تبت گسیل داشته بود. این مسئولیت مهم و دیپلماتیک را بابا اصفهانی با فراست فوق‌العاده انجام داده بود و بعد معاودت از این مسافرت او متضمن عجایب و غرایب آن منطقه یک رساله‌ای ترقیم نموده به خدمت ابوالفضل تقدیم

داشته که مؤخرالذکر آن سفرنامه مختصر را در «اکبرنامه» داخل کرد. سپس وقتی که جهانگیر اورنگ‌نشین شد بابا طالب اصفهانی بر عهده صدر اعظم استان گجرات منصوب گشته بود و اینجا او با عبدالرحیم خان خان‌خانان تماس حاصل کرد و در ستایش وی قصیده‌ها سرایید.

<div style="font-size: 3em; vertical-align: middle;">}</div>	<p>بابا طالب اصفهانی بعد از انجام دادن خدمات جلیله در حضور اکبر و جهانگیر به کشمیر بازگشت. از ترک جهانگیری این اطلاع به دست می‌آید که در چهاردهمین سال سلطنت جهانگیر بابا اصفهانی در کشمیر زندگی می‌کرد و عمرش در آن زمان حدود صد رسیده بود. معتمد خان مؤلف «اقبال‌نامه جهانگیری» این</p>
<div style="font-size: 3em; vertical-align: middle;">}</div>	<p>کلیم باظفر خان احسن ربط و قربت می‌داشت و در ایام اقامت وی در کشمیر ظفر خان او را مورد تقویت و حمایت قرار داد.</p>

ملاحظه ترک جهانگیری درباره بابا طالب اصفهانی را تصدیق می‌کند و می‌افزاید که او در اواخر فرمانروایی جهانگیر رخت از جهان بست و در آن هنگام سنش از صد تجاوز کرده بود. بابا طالب اصفهانی یک دانشمند ارجمند بود و در هنر سخن‌سرایی قریحه و استعداد طبعی وی بسیار عالی بود. به‌ویژه رباعیات این شاعر خیلی معنی‌خیز و لطیف می‌باشد. یکی از رباعیات وی به شرح ذیل مندرج می‌گردد که جهانگیر آن را در ترک خود درآورده است:

زهرم به فراق خود چشانی که چه شد      خون‌ریزی و آستین فشانی که چه شد  
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد      خاکم بفشار تا بدانی که چه شد

و این هم از اوست:

دی فتنه از آن سرو خرامان می‌ریخت      وز طرح نگاهش آب حیوان می‌ریخت  
می‌رفت و عقاب می‌چکید از نازش      می‌آمد و از کرشمه‌اش جان می‌ریخت

این یک بیت هم از اوست:

بیرون میا که شهره ایام می‌شوی      ما کشته می‌شویم و تو بدنام می‌شوی

طوری که در «نشر عشق» به ذکر آمده است وفات بابا طالب اصفهانی به سال هزار و

سی به وقوع آمده بود.

### حاجی محمد جان قدسی

حاجی محمد جان قدسی حدوداً به سال ۹۹۱ هجری مطابق ۱۵۸۳ م در مشهد مقدس زاییده شد. بر بنای اینکه به زیارت روضات مقدّس مشرف گشته بود، تخلص خود را تیمناً قدسی کرد. تقی اوحدی در تذکره خود آورده است که قدسی در اوایل زندگی عطار پیشه بود ولی بعد از زیارت حرمین شرفین و دیگر اماکن متبرک در گرایش ذهنی او تغییر پدید آمد. بخت یآوری کرد و عازم مسافرت هند شد و به عهد شاهجهان به دهلی پا گذاشت و بلافاصله اجازه شرفیابی به دربار شاهجهانی دریافت کرد و در ردیف ملازمان شاهجهان شامل شد. کمی قبل از باریابی به دربار شاهی قدسی قصیدای در مدح عبدالله خان که یکی از امرای شاهجهان و منصبدار هفت هزاری بود سرود. عبدالله از استماع این قصیده آن درجه شیفته و از خود رفته گشته که او را مشتاقانه در آغوش گرفت و پهلوی خود نشانید و لباسی که خود پوشیده بود را از تن بیرون کرده، به وی اعطا کرد و مشارالیه چندین بار قدسی را به طور صلّه مدح سرایی به جایزه های گرانبها مستفیض فرموده بود و پس از این به توجه و مساعدت او به دربار شاهجهان به سال ۱۰۴۲ هجری مطابق ۱۶۳۲ م رسایی یافت. اولین قصیده ای که قدسی در مدح بادشاه سرود از لحاظ محسنات صورت و معنی خیلی جالب و نغز بود و آنقدر مورد پسند خاطر شاهجهان افتاد که به قول مؤلف «مرأة الخيال» در صلّه قصیده هَذَا دهان قدسی را هفت بار از جواهر پُر کرد. عبارت «مرأة الخيال» در این بابت این طور می باشد:

”محمد جان قدسی قصیده زیباتری در مدح صاحبقران ثانی خوانده، پادشاه بخشش عبدالله شنیده بود، گفت که انعامی را که عبدالله به شما داد کسی دیگر نمی تواند بدهد و سپس انواع جواهر را خواست و دستور داد که هفت بار دهن قدسی را از جواهر پُر کنند. در جلوی او طشتی از طلا نهاده شده بود و هرگاه که دهنش پُر می شد جواهر را در آن می ریخت.“

چند شعر از قصیده فوق الذکر درج ذیل می گردد:

ای قلم بر خود ببال از شادی و بگشا زبان در ثنای قبله دین ثانی صاحبقران  
 آبروی آفرینش کعبه صدق و صفا قبله اقبال خاقان زمن شاهجهان  
 جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان



اختر برج کرامت مضمّر لطف اله جوهر شیخ شجاعت مصدر امن و امان و در آغاز سال ۱۰۵۴ هجری هنگامی که قدسی به مناسبت بهبودی و شفایابی جهان آرا بیگم دختر شاهجهان از علالت آتش زدگی یک قصیده‌ای مبنی بر تبریک و تهنیت سرایید و در صله این قصیده به همّت‌آوری یک مبلغ هنگفتی از شاه دریافت کرد. علاوه بر این جایزه‌های مزبور قدسی به مناسبت برگزار جشنهای متنوع به انعامات چشمگیر مشرف گشته بود و سرانجام به خطاب ملک الشعرائی سرفرازی یافت. قدسی به سال ۱۰۵۶ هجری مطابق ۱۶۴۶ م در کشمیر واصل به حق شد. میرزا ابوطالب کلیم سال وفاتش از مصرعۀ زیرین برآورده است:

«دور از آن بلبل قدسی چمنم زندان شد» (۱۰۵۶ هـ)

شاهجهان او را برای نظم کردن شاهنامه مأمور کرده بود ولی به علت مرگ ناگهانی این وظیفه عظیم را نتوانست به اتمام برساند. کلیات آثار قدسی مشتمل بر قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و قطعه می‌باشد. مثنوی موسوم به «ظفرنامه شاهجهانی» در هفت هزار بیت به بحر متقارب سراییده شده. یک مثنوی در ستایش باغات شاهجهان در کشمیر. یک مثنوی دیگر هم در تعریف کشمیر نوشته است و دو ساقی‌نامه به نظم کشیده است. مثنوی که در توصیف کشمیر و کوه و دمن آن دیار گفته خیلی جالب است که در آن مناظر طبیعت را به حسن و هنرمندی بیان کرده است. چند شعر از این مثنوی به شرح ذیل می‌باشد:

اول مشکلات راه کشمیر را توضیح می‌دهد:

بود قطع ره کشمیر مشکل      بحق نتوان رسید از راه باطل  
مگر زین راه باریکت خبر نیست      که گویی کوه را موی کمر نیست  
ز بیم این ره باریک خونخوار      خلد موی کمر در دیده خار  
گروهی دست از جان برفشانده      در این ره چون گره در تار مانده  
ره فقر از ره کشمیر پیداست      که گام اول او ترک دنیا است  
از این ره چون توان آسان گذشتن      که گام اول است از جان گذشتن

ولی چون شاعر این راه صعب و دشوار را عبور کرد و بر سرزمین جنت نشان کشمیر قدم نهاد و جلوه‌های جمیل سبزه زارهای این خطه را تماشا کرد، مشاهدات خود را این‌طور به نظم آورده است:

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر که سر برزد بهشت از خاک کشمیر  
 چو کشمیر آبروی هفت کشور نگاه از دیدن او تازه و تر  
 چه کشمیر آبروی باغ و بستان اسیر هر نهالش صد گلستان  
 سوادش سرمه چشم بهار است بهشت و جوی شیرین آب لار است  
 بود نشو و نما اینجا روان را بهار دیگر است این کاروان را  
 قدسی یکی از غزل‌سرایان ممتاز در عصر خود بود. شعری چند از یکی از غزل‌هایش  
 مثلاً اینجا درج می‌گردد:

دارم دلی اما چه دل صد گونه حرمان در بغل  
 چشمی بخون در آستین اشکی به طوفان در بغل  
 باد صبا گر بگذرد از کوی تو سوی چمن  
 گل غنچه گردد تا کند بوی تو پنهان در بغل  
 نازم خدنگ غمزهات از لذت دیدار او  
 از هم جراحت‌های دل دزدیده پیکان در بغل  
 روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه‌ای  
 من نیز حاضر می‌شوم تصویر جانان در بغل  
 ای باغبان کی می‌کشم منت برای سیر گل  
 از داغهای سینه خود دارم گلستان در بغل  
 برق ز عارض بر فگن یک صبح دم تا از ضیا  
 گردد خرامش صبح را خورشید تابان در بغل

### کلیم کاشانی

میرزا ابوطالب متخلص به «کلیم» اصلاً از همدان بود، ولی اوقات آموزش و تربیت تا یک مدتی طویل در کاشان طی شده بود. بر این بنا او به کاشانی بیشتر شهرت دارد. در اوان جوانی به منظور تحصیلات عالی به عازم شیراز شد و بعد به پایان رساندن تعلیمات خود در زمان سلطنت جهانگیر به سرزمین هند قدم گذاشت و به سلک ملازمان شاهنواز خان پیوسته شد. ولی کلیم بدین جهت که از رنج فراق و دوری از وطن مألوف خود خیلی دل‌تنگ بود و هم به موجب آنکه بدبختانه متاع هنر و فضل او موافق آرمان و آرزویش مورد توجه نزدیک امرای آن وقت نشده بود لاجرم به وطنش مراجعت نمود

ولی اینجا هم او را فراغِ بال و آرامش نصیب نشد و بعد دو سال و نیمی بار دوّم صعوبتِ سفر هند کشید و در این وهله کلیم با میرجمله متخلّص به «روح‌الامین» رحل اقامت افکند. روح‌الامین که به‌دربارِ جهانگیر نفوذ و اعتبار زیاد می‌داشته مقدّمش را محترم داشت و با حرارت و اشتیاق او را استقبال کرد. با وجود این بذلِ توجّه مخصوص و احترام شایسته‌ای از جانب میرجمله کلیم به‌دربارِ جهانگیر در حصولِ مقام و مرتبت توفیق نیافت. یکی از اسبابِ موجّه این ناکامی و محرومی این بوده که شهبانو نور جهان نظر کرم و عنایت سوی این شاعر معطوف نمی‌داشت و بیشتر اوقات اشعار کلیم را مورد خرده‌گیری و تنقیص قرار می‌داده.

در آن زمان کلیم در جستجوی یک سرپرستی حامی و گرم‌گستر در شهرهای این کشور سرگردانی می‌کرد و در طی این ولگردی او به بیجاپور رسید و به خدمت ابراهیم عادل شاه فرمانروای آن دیار یک قصیده‌ای تقدیم نمود ولی به‌هدف خود نایل نیامد و افزون بر این به یک رخدادی افسوسناک در بابت اتهام جاسوسی او را دستگیر کردند و بالتیجه او تا یک مدّتی به زندان ماند. آخر الامر به میانجی‌گری و شفاعت شاهنواز خان از اسارت رهایی یافت و بعد از این متدرجاً التّفات و مرحمت اعیانِ دربار شاهجهان را توانست تحصیل بکند و بر بنای استعداد خداداد و جوهر طبعی به‌زودی موردِ پسند منصبداران و ارباب امور مملکت گشت و بعد از وفات حاجی محمّد جان قدسی او سمت افتخار ملک‌الشعرایی را دریافت کرد. کلیم هم مانند قدسی به‌عوض نظم اشعاری به‌مناسبت مواقع با اهمیّت و مسرّت‌افزا انعامات گزاف به‌دست آورد. یک‌بار بروز قران‌العیدین یعنی نوروز و عیدالفطر که همان روز شاهجهان از کشمیر به اکبرآباد معاودت نموده بود و بر تخت طاؤسی که به‌مخارج یک کرور رویه فراهم آمده بود جلوس فرموده و کلیم یک قصیدای عزّاً در تهنیّت عیدین و توصیف تخت مذکور به‌حضور سلطان صاحبقران انشاد کرد. مطلع قصیده هُذا به‌قرار ذیل می‌باشد:

خجسته مقدم نوروز و غرّه شوال فشانده‌اند چه گلهای عیش بر سر سال

شاهجهان هنرپرور و جوهرشناس بود. این شاهکار شعری وی را قدردانی کرده

پنج‌هزار و پانصد رویه به‌او ارزانی داشت.

وقتی سلطان ترکستان به نام شاهجهان یک مرقومه‌ای ایفاد کرده بدین موجب او را هدف اعتراض و ایراد قرار داده بود که او (شاه مغول) به اسم خود عنوان «شاهجهان» افزوده است، درحالی که حد و حصر مملکت شاه هند از مرز هند بیرون تجاوز نکرده است. همین که کلیم از ایرادگیری والی ترکستان آگاهی یافت او در جواب این خطاب شعر ذیل را سرود که خیلی مُسکت و معنی خیز می‌باشد:

هند و جهان ز روی عدد چون برابر است بر من خطاب شاهجهان ز آن مقرر است  
شاهجهان از بداهت و سرعت ذهن کلیم خیلی مسرور گشت و این بیت را در جواب مکتوب سلطان ترکستان فرستاد و شاعر مزبور را به جایزه‌ای خطیر سرفراز فرمود.

چندی بعد کلیم به سال ۱۰۳۴ هجری مطابق ۱۶۳۹ م در مصاحبت شاهجهان به کشمیر درآمد و از ظرافت و شادابی سبزه و گل‌های این سرزمین و از جلوه‌های طرب‌انگیز این قطعه ارض آن قدر شیفته و سحر زده گشته بود که از شاه موصوف برای بقیه زندگانی خود را آنجا گذراندن تقاضا نمود. شاهجهان خواهش وی را پذیرفت و سرانجام آنجا ماندگار شد و در نظم کردن شاهنامه شاهجهانی خود را مشغول کرد تا اینکه همانجا به سال ۱۰۶۲ هجری مطابق ۱۶۵۱ م به رحمت حق پیوست.

کلیم با ظفر خان احسن ربط و قربت می‌داشت و در ایام اقامت وی در کشمیر ظفر خان او را مورد تقویت و حمایت قرار داد.

قطع نظر از غزلها، کلیم مثنویهای متعدّد سراییده است. در خصوص تعریف اکبرآباد قحط دکن، صعوبت راه کشمیر، علاوه بر «پادشاه‌نامه» که نامکمل مانده، مثنوی‌ها دارد و مانند قدسی و میر الهی در تعریف کشمیر هم مثنوی‌ای سروده است. ابیات مُختص به مدح ظفر خان احسن از یک مثنوی کلیم که درباره تعریف کشمیر گفته شد اینجا نقل می‌گردد:

چمن پیرای باغ عدل و احسان	جهان خلق نواب ظفر خان
سحاب لطف او تا شد گهربار	گل است آشفته از هم چشمی خار
چو احسانش بحال خلق پرداخت	دل کان و کف دریا تهی ساخت
بحسن خلق او یوسف خریدار	به خاتم داریش حاتم سزاوار

مجالس شعری که تحت توجّهات ظفر خان احسن منعقد می‌شد خیلی جالب و نشاط‌انگیز می‌بوده. او خود یک شاعری معنی طراز و نازک‌خیال بود و شعری که توسل به‌دربار او می‌جستند را به‌دلگرمی حمایت می‌کرد. در بعضی تذکرها یادآوری شده است که روزی در مجلس ظفر خان، صائب تبریزی و میرزا ابوطالب کلیم سخن‌سرایی می‌کردند. در اثنای شعرگویی ظفر خان پیشنهاد کرد که بیتی در وصف لبی که زخم دندان خورده باشد را مورد فکر سخن قرار باید داد. به موافقت هدایت خان والامقام اولاً کلیم این مطلع را ارتجالاً گفت:

زخم دندان خوبتر کرد آن لب پر خنده را    قیمت آری بیش می‌باشد عقیق کنده را  
جمع حضار مجلس بر این بیت صدای آفرین بلند کردند. سپس میرزا صائب هم یک بیتی در جواب این نکته‌آوری به‌قرار ذیل طرح کرد:

باشد به‌لبش نشان دندان    نقشی که به‌مدعا نشیند

این بیت هم مورد ستایش و تحسین جمله اهل مجلس شد. کلیم از این جواب صائب تقریباً تحت احساس شکست‌خوردگی آمد ولی حواس خود را جمع کرد و بلا تأخیر این شعر انشاد کرد:

پیش این جوهریانی که در این بازاراند    قیمت رشته فزون‌تر بود از گوهر ما  
صائب از شعر مزبور خیلی ناراحت شد و آخر الامر این شعر بدیها پیش مجلسیان خواند:

تیره روزی بین که می‌خواهد کلیم بی‌زبان    پیش شمع‌طور اظهار زبان‌دانی کند  
همین که این بیت از صائب شنید، کلیم بی‌حد رنجیده گشت. صائب هم آماده به‌نزاع بود ولی سعی صلح‌جویانه ظفر خان از این فتنه مانع آمد.

کلیم اگرچه در جمله اصناف سخن طبع‌آزمایی کرده است و به‌ویژه در مثنوی‌سرایی و قصیده‌گویی چیره‌دستی او شایسته تحسین می‌باشد و در این صنوف سخن لزومات واقع‌نگاری را به‌کمال هنرمندی به‌انجام رسانده است. در واقع‌نگاری کلیم توصیف طبیعت و تصویر اوضاع و الوان موسمها را هدف سخن‌گویی قرار داده است. مخصوصاً احوال و کوائف صیف و شتا، بهار و خزان، سختی و رنج سفر را به‌شیوه مؤثر تبیین نموده است. ولی ویژگی‌های هنر سخن‌سرایی او در صنف غزل خوبتر می‌درخشد و

اختصاصات غزلهای او مانند غزلهای شعرای معاصر او مبنی بر معنی آفرینی، خیال‌پردازی، تمثیل، ایجاز، ابهام و غیره می‌باشد.

یکی از غزلهایش مثلاً درج ذیل می‌گردد:

پیری رسید و موسم طبع جوان گذشت      تاب تن از تحمل رطل گران گذشت  
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست      روپس نکرد هرکه از این خاکدان گذشت  
 در راه عشق گریه متاع اثر نداشت      صد بار از کنار من این کاروان گذشت  
 طبعی به هم رسان که بسازد به‌عالمی      یا همتی که از سر عالم توان گذشت  
 در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست      در بند نام ماند اگر از نشان گذشت  
 بدنامی حیات دو روزی نبود بیش      آن هم کلیم باتو بگویم چسان گذشت  
 یک روز صرف بستن دل شد به‌آن و این      روز دگر به‌کندن دل زین و آن گذشت

### میر الهی

میر عمادالدین ولد محمود امیر حجّت الله حسینی معروف به میر الهی اصلاً از همدان بود و در اسدآباد من مضافات همدان تقریباً به سال ۹۹۴ هجری مطابق ۱۵۸۵ م پا به عرصه حیات گذاشت. به قصد فراگرفتن علوم فایق و فراتر به سفر شیراز رفت و تخمیناً سه و نیم سال آنجا در تحصیلات اشتغال ورزید. چندی بعد سوی عراق حرکت کرد. میر الهی با فکر و فعالیت نقطویان قربت می‌داشت و واقعاً از خوف مکافات این فکر و عمل کفرآمیز خود را نجات دادن به راه کابل و قندهار به سال ۱۰۲۱ هجری به‌آگره وارد شد ولی کمی بعد به‌اسباب ناگزیر از اینجا اجباراً به کابل مراجعت کرد ولی بار دوم به سال ۱۰۲۴ هجری به‌آگره ورود کرد.

میر الهی به فضل و کمال آراسته بود و ذوق و قریحه شعری وی را تذکره‌نویسان مورد ستایش و تحسین قرار داده‌اند. به قول مؤلف «نشر عشق» این شاعر قدرتمند در ایران هم‌طرح آقا رضی و حکیم شفایی بوده.

درباره استعداد سخن‌سرایی میر الهی، گردآورنده «شاهجهان‌نامه» به‌قرار ذیل نوشته

است:

”طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلندآوازه، لطف کلامش از قیاس افزون،  
 جزالت الفاظش از خیال بیرون.“

و آرزو در «مجمع‌الفنائس» نظر خود را این‌طور اظهار داشته است:  
 ”در درستی مضمون و زبردستی زبان و تازگی خیال میر مذکور مسلّم الثبوت  
 است و همه به‌استادی وی قایل‌اند“.

و سرخوش در «کلمات‌الشعراء» در بابت میر الهی می‌نگارد که مرد سخن‌فهم و خوشخیال بود و تیمناً تذکره خود را ابتدا بنام او نموده است.  
 مؤلف نستر عشق، عاشقی عظیم‌آبادی می‌نویسد که میر الهی به‌عهد جهانگیر پادشاه به‌هندوستان آمده به‌ملازمان سلطانی درآمد و در «طبقات شاهجهانی» به‌ذکر آمده که او در کابل به‌ملازمت ظفر خان احس بود. مؤخرالذکر او را سر دفتر دیوان فصاحت و شیخ‌البلاغه می‌گفت. به‌معونت و رهنمایی وی به‌دربار جهانگیر راه یافت و مصاحب او گشت و بعدها وقتی که شاهجهان بر سریر پادشاهی متمکن بود به‌حمایت و تقویت محمد جان قدسی به‌صف ملازمان دربار پادشاه موصوف پیوست. میر الهی در میان شعرای دربار شاهجهان جایگاهی والا می‌داشت. هنگامی که ظفر خان احسن عازم سفر کشمیر شد او را برای همراه خود بردن به‌کشمیر به‌پادشاه درخواست کرد مشارالیه بلافاصله درخواست ظفر خان را پذیرفت و بالتیجه میر الهی در مصاحبت ظفر خان به‌کشمیر ورود کرد. از این بعد میر مذکور بقیه ایام حیات خود را در این دیار شاداب و صفاخیز گذرانید.

میر الهی در جمیع اصناف سخن‌قادر و توانا بود. در تعریف کشمیر میر الهی یک مثنوی‌ای سروده است که محتوی می‌باشد بر توصیف اشجار و اثمار باغات، حوضها و آبشارها. در وصف درخت چنار چند شعر به‌قرار ذیل می‌باشد:

چنارش چون ز ساعد افکند ظل شود در گردن جوزا حمایل  
 سر شاخش بساق عرش پیوند بشاخ گاو و ماهی ریشه‌اش بند  
 بفرق آفتاب از مهربانی ز هر برگ‌گی کشیده سایبانی

میر الهی اینجا اوقات آخر حیات خود را به‌آرامش و آسودگی گذرانید و مرد درویش طینت و وارسته مزاج بود و مسلک صلح‌کل، را پیروی می‌کرد و در این باره این‌طور می‌گوید:

نه رافضی نه منافق نه خارجی هستم که هر سه هیزم دوزخ به‌روز غفرانند

همه ستایش یاران مصطفی شده‌ایم و گرچه گویم الهی که مؤمنم خوانند

\*

محمودم از سعادت نور محمدی در ملت صحابه و آل پیمبرم  
در زمانی که میر الهی در کشمیر اقامت گزین بود، با ملّا شاه بدخشی، پیر طریقت  
داراشکوه پسر ارشد شاهجهان مراوده و معاشرت می‌داشته. ملّا شاه قطع نظر از  
گرایشهای او به عرفان و تصوف به سلیقه شعرگویی به نحو احسن آشنا بود. میر الهی  
بارها با ملّا شاه به بحث و چون و چرای شعری می‌افتاد، اگرچه احترامات وی را واجب  
می‌دانسته. بعضی تذکره‌نویسان متذکر شده‌اند که یک بیتی از ملّا شاه بدخشی  
بر لوح‌های نگاشته شده بود:

پادشاهی را گذار و دست آگاهی گزین

چون به آگاهی رسیدی هرچه می‌خواهی گزین

میر الهی این بیت را ملاحظه کرد و زیر این، یک بیتی از خودش که به شرح ذیل  
می‌باشد ترقیم نمود:

من نمی‌گویم گدایی یا شهنشاهی گزین

خویش را مگزین و دیگر هرچه می‌خواهی گزین

گذشته از خدمات ارزنده وی در زمینه سخن‌سرایی میر الهی یک تذکره‌نگاری  
درخور اعتنا بود. او یک تذکره‌ای موسوم به «خزینة الهی» تألیف کرده است. اسم این  
تذکره در کتابهای فهرست اسپرنگر و استوری به‌قرار فوق آمده است. درحالی‌که مؤلف  
تذکره خود را «تذکره الهی» می‌گوید. اسپرنگر تذکره هُذا را در کتابخانه نوابان اوده  
پیدا کرده بود و بعدها این نسخه خطی بر برلن منتقل شد. قطع نظر از این نسخه خطی  
یک نسخه‌ای دیگر خیلی گرانبها و دارای اهمیت زیاد به‌کوشش و پژوهش آقای  
عبدالحق رئیس متقاعد بخش اردو دانشگاه دهلی پیدا گشته است. پروفیسور موصوف  
دربارۀ «تذکره الهی» یک مقاله‌ای به‌قلم آورده است که در مجله «فکر و نظر» سه‌ماهی  
(اردو) به‌ماه دسامبر ۲۰۰۹ م انتشار یافته است. در طی این مقاله استاد عبدالحق  
می‌نویسد که جزو ابتدای این تذکره یعنی نسخه برلن احتمالاً در آگره ترقیم نموده شده  
باشد که اصلاً در کتابخانه بیگم نور جهان ملکه جهانگیر شامل بود و نسخه این تذکره



که کشف کرده استاد عبدالحق است، در اثنای اقامت در کشمیر، میر الهی تحریر کرده باشد و می‌افزاید که نسخه برلن از مقدمه و ترقیمه عاری است، درحالی‌که نسخه‌ای که تشخیص داده خودش است ترقیمه در برمی‌دارد و چند صفحه از آغاز این نسخه از بین رفته است. میر الهی به سال هزار و شصت و چهار (۱۰۶۴) هجری در سرینگر کشمیر به رحمت الهی پیوست و مرقد این شاعر ارجمند نزد مقبره شیخ بهاء‌الدین گنج بخش کشمیری که مرجع خلائق می‌باشد، واقع است. ملّا محمد طاهر غنی کشمیری بر وفات او یک قطعه تاریخ نوشته است. دو بیت از قطعه‌ها به‌قرار ذیل می‌باشد:

نیست دور از اثر صحبت او که لب‌گور درآید بسخن  
گفت تاریخ وفاتش طاهر برد الهی ز جهان گوی سخن

برخی از اشعار غزل‌هاش درج ذیل می‌باشد:

لاله سان هر عضو ما میراث خار داغ اوست

کی به‌مرهم صاف گردد سینه افگار ما

از آن لب نیم بوسی مایه بی‌هوشی ما شد

چه مستی‌ها که بخشی از شراب نیمرس ما را

لذتی از تیغ او دارم که چاک سینه‌ام

چون خمارآلود نتواند لب از خمیازه بست

نرگس قدح شکسته چشم سیاه اوست

زهر اجل چکیده تیغ نگاه اوست

تلخکامی ز جهان بس که کشیدم همه عمر

زهر شد نیمه دل، نیمه‌ای دیگر خون گشت

ز بس طراوت رویش نمی‌توان دانست

که شبنم است به گل یا گره به پیشانی‌ست

صد خون خورم که ناله بان بی‌وفا رسد

این آه پاشکسته ندانم کجا رسد

### منابع و مأخذ

۱. ادب فارسی در هند بعهد جهانگیر و شاهجهان، چاپی، به‌زبان انگلیسی، استاد لطف‌الرّحمن، انتشار دانشگاه بروده، هند.

۲. تاریخ ادب فارسی در کشمیر، استاد عبدالقادر سروری (به زبان اردو)، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر، ۱۹۶۸ م.
۳. تاریخ حسن، پیر غلام حسن، مطبع دولتی سرینگر، ۱۹۶۰ م.
۴. تذکره «نشر عشق»، حسین قلی خان عظیم آبادی، مرتبه اصغر جانفدا، دوشنبه، تاجیکستان، ۱۹۸۱ م.
۵. تذکره حسینی، میر حسن دوست سنبهلی، نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۲ هجری.
۶. تذکره شعرای کشمیر، اصلح میرزا، مطبع انجمن، کراچی.
۷. ترک جهانگیری، انتشارات نولکشور، لکهنو.
۸. ریاض الشعراء، علی قلی خان واله داغستانی، مرتبه استاد شریف حسین قاسمی، چاپ کتابخانه رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.
۹. سرو آزاد (خطی)، غلام علی آزاد بلگرامی، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۱۰. ظفر خان احسن، دکتر محمد اسلم خان، انتشارات اندو پرشین سوسایتی، دهلی نو.
۱۱. عرفات العاشقین (خطی)، تقی اوحدی، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۱۲. عمل صالح، محمد صالح کنبوه، چاپ آسیاتیک سوسایتی، بنگال.
۱۳. کلمات الشعراء (خطی)، محمد افضل سرخوش، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۱۴. مجمع النفایس (خطی)، سراج الدین علی خان آرزو، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۱۵. مخزن الغرایب (خطی)، شیخ احمد علی خان هاشمی، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۱۶. منتخب التواریخ، عبدالقادر بدایونی، چاپ آسیاتیک سوسایتی، بنگال.
۱۷. نتایج الافکار، قدرت الله خان گوپاموی، چاپ ۱۲۵۹ هجری.
۱۸. نگاهی به تاریخ ادب فارسی، تألیف دکتر توفیق سبحانی، انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران.
۱۹. مجله فکر و نظر، سه ماهی (اردو)، دانشگاه اسلامی علیگره، دسامبر ۲۰۰۹ م.